

کار کردن ما را نمی کشد

محمد احمدوند - مدرس دانشگاه و آموزش و پرورش

وقتی اروپا در جنگ جهانی تا نابودی مطلق پیش رفت، این مردم بودند که با اتحاد و کار فراوان دوباره کشورهایشان را بازسازی کردند و بعد با تشکیل اتحادیه اروپا و وحدت قاره‌ای سعی کردند از عواقب جنگهای بیشتر جلوگیری کنند. وقتی زاین در مقابل حمله ناجوانمردانه آمریکایی‌ها سر تسلیم فرود آورد، مردم تصمیم گرفتند با کار فراوان کشوری قدرتمند بسازند و حالا با قدرت اقتصادی خود که ناشی از کار زیاد و خستگی ناپذیر است، آمریکا و شاید دنیا را فتح کرده‌اند. وقتی مردم کره جنوبی تاریخی نداشتند تا به آن ببالند، تصمیم گرفتند سخت کار کنند تا خود را به مردم دنیا بشناسانند و حالا راحت کالاها و حتی سرپالهایشان را می‌فروشند. مردم مالزی، مردمی با درآمد متوسط هستند و در مقام مقایسه بیشتر ایرانی‌ها در آمدی بسیار بالاتر از آنها دارند، اما نماد بازسازی و رشد سریع اقتصادی هستند. یک خصیصه خوب مردم مالزی، کار کردن و غر زدن آنها است. در این کشور زن و مرد و بچه با هم کار می‌کنند تا جایی که نیمی از خانه‌ها آشپزخانه ندارند چون مردم وقت آشپزی ندارند و در غذاهای کناری خیابان یاد که‌ها و رستورانهای کوچک و بزرگ غذا می‌خورند. در تاریخ و ادبیات ایران زمین، کار کردن همیشه مورد تأکید و حمایت بوده است و شعرا و خردمندان سرزمینمان بر ارزش کار و تلاش صحه گذاشته‌اند. در یک دهه اخیر وقتی فرایند نامگذاری سالها توسط رهبری را بررسی کنیم، کلید واژه بیشتر نامگذاری‌ها کار و دعوت به کار و تلاش بیشتر بوده است و رئیس جمهور هم در سخنان اخیر خود در خصوص زلزله غرب کشور بر لزوم کار و تلاش همه جانبه برای حل مشکلات و پرهیز از سیاسی کاری تأکید کرد. حقیقت این است که تنها راه برون رفت از مشکلات اقتصادی و حتی سیاسی کشور، کار کردن و تولید است. این تولید می‌تواند تولید محصولات کشاورزی یا تولیدات صنعتی یا حتی تولید ایده باشد. تنها با کار و تلاش و از خود گذشتگی است که می‌توان کشور را آنقدر قوی کرد که هیچ تندباد اقتصادی یا سیاسی یا طبیعی نتواند به مردم صدمه اساسی بزند. اتفاقات اخیر زلزله غرب کشور و مشخص شدن قصور و دزدی پیمانکاران و لابد ناظران پروژه‌های مختلف بخصوص بیمارستانهای تازه تأسیس نشان داد ما ایرانی‌ها چقدر بر عکس جریان دنیا داریم حرکت می‌کنیم. یک جامعه واقعی زمانی شکل می‌گیرد که هر کس وظیفه خود را درست انجام دهد. من معلم از کارم کم نگذارم و برای بچه‌ها دل بسوزانم، کارگر کار کارفرمایش را درست و دقیق انجام دهد، کاسبکار حبیب خدا باشد و درستکار و امانتدار، کارمند کار مردم را راه بیندازد و مردم را اسیر نکند، و ناظر در کارش دقیق باشد و زد و بند نکند. اگر همه ما درست و بهتر از آن فراتر از وظیفه خود کار کنیم، اقتصاد کشورمان پیشرفت می‌کند و هر چیز در جای درستش قرار می‌گیرد. بدتر از کم کاری و سهل انگاری، پرتوقع بودن آدمهای کم کار و فراری از کار است. این آدمها که خود نمادی کامل از تنبلی هستند همیشه هم به وضعیت موجود معترض هستند و توقع دارند همه امور هم بر وفق مراد آنها باشد و در برابر یک مدیر اهل کار به شکلهای مختلف مقاومت می‌کنند! در حالی که می‌توانست الگوی ما امام علی (ع) باشد که با زحمت و تلاش باغهایی را احداث و بعد وقف می‌کرد. کسی که از کارش می‌دزدد شیعه واقعی امام علی (ع) نیست. کسی که بازد و بند کار راحت تر را خودش برمی‌دارد و زحمت را بر دوش دیگران می‌اندازد شیعه علی نیست. کسی که کم فروشی و گران فروشی می‌کند شیعه علی نیست. کسی که در کارش حب و بغض شخصی را دخالت بدهد شیعه علی نیست. کسی که بیت‌المال را بر باد می‌دهد شیعه علی نیست. علی (ع) همان کسی است که در برابر خواست برادرش عقیل برای سهمی بیشتر از بیت‌المال او را از آتش دنیا و آخرت بیم می‌دهد و حقیقت این است تا زمانی که ما ایرانی‌ها به این روند کاری ادامه می‌دهیم و تا زمانی که حمایت واقعی از کار و تولید و تلاش نباشد مشکلات کشور حل نخواهد شد. واقعیت تلخی که همه ما از آن خبر داریم و به زبان هم می‌آوریم این است که منتظر نشسته‌ایم همه کارها را دولت انجام دهد. بعضی مردم انتظار دارند دولت تمام مشکلات را حل کند و بعضی به هر شکلی شده سعی می‌کنند از دولت امتیاز بگیرند! در حالی که رمز پیشرفت کشورهای توسعه یافته، کار و تلاش مردم و برنامه‌ریزی و نظارت دولتها بوده و کارها بین دولت و مردم تقسیم شده است و اینجاست که باید گفت اگر کسی ادعای وطن پرستی کند و کار نکند، دروغگویی بیش نیست!

خود را دل‌باخته ندیده معرفی کرده بود که خانواده‌ام ندیده‌ام را تحت فشار شدیدی گذاشتند که باید حتماً این مورد را قبول کند و دیگر از این بهتر جوانی مناسب از دواج پیدا نخواهد شد. خوشحالی پدر و مادر از پیدا شدن خواستگار با پشتکار و سمج برای ندیده باعث شد که در مورد من هم سختگیری کمتری نشان بدهند و باز دواج ما موافقت کنند. اما این موافقت شرطی داشت. شرطی که پدرم گذاشته بود؛ تاریخ از دواج من و ندیده یکی باشد و مادر مراسم مشترک به خانه بخت برویم!

تو و بهروز دو تا آدم تحصیلکرده هستین، آخه چرا به تصمیم تا این حد بچگانه گرفتین؟ هیچ کدومتون دچار عذاب وجدان نشدین؟ اون موقع که می‌خواستین چنین نقشه‌ای بکشین، به اضطراب و بی‌خوابیهای شبونه‌ش فکر نکرده بودین؟... اینها را ناهید گفت. با گریه گفت: "الان دیگه امکان فاش کردن حقیقت وجود نداره چون بابام ممکنه آنقدر عصبانی و ناراحت بشه که حتی دور از جوشن سخته کنه! از طرف دیگه ندیده هم توی این مدت به پرویز علاقه مند شده. اگه پرویز یکبار به بخواد از دواج پشیمون بشه و از زندگی ندیده بره، ضرر به‌ای که ندیده می‌خوره حد و مرز نداره. نمی‌تونم نابودی روحی خواهرم رو به چشم ببینم. توی بن بست افتادیم که نه راه پس داریم. نه راه پیش!... ناهید خنده‌ای عصبی سر داد و گفت: "این بن بست واقعاً خنده داره چون چند تا آدم بزرگ و عاقل و تحصیلکرده به وجود آوردنش! پدرم مدام تاریخ از دواجها را می‌پرسید و همه جا پر کرده بود که منتظر دواج باشند و من و بهروز و پرویز هم در عجب مانده بودیم که چطور توانستیم چنین بچگانه و بی‌منطق خودمان را به درد سر بیندازیم. بیشتر از همه دلم برای ندیده می‌سوخت. او که در تمام مدت یار و یآوری نداشت، ناگهان با جوانی مواجه شده بود که خودش را شدیداً علاقه مند نشان داده و در او احساسی آمیخته از غرور و خوشحالی و انگیزه و تحرک ایجاد کرده بود. حالا این بی‌انصافی بود که همه این احساسها از خواهرم گرفته شود. از طرف دیگر هم زندگی در یک چارچوب دروغین کار درستی نبود و باید به هر قیمتی که شده این ماجرا فیصله پیدا می‌کرد.

راستش من هم چندان به ندیده بی‌علاقه نیستم اما از اونجایی که از اول این رابطه دروغین بود به خودم اجازه ندادم که بیشتر بهش علاقه مند بشم و در واقع در عاطفم رو به روی ندیده بستم. اما حالا که فکر می‌کنم می‌بینم شجاعت واقعی اینه که من با احساس خودم مواجه بشم و شجاعت این نیست که به کسی عشقی غیر واقعی رو ثابت کنم. حس می‌کنم حالا که شجاعت رو توی خودم حس می‌کنم بهتره که فقط به احساس خودم فکر کنم و همه چیز رو سبک و سنگین کنم و بعد بزرگترین تصمیم زندگیم رو بگیرم... اینها را پرویز گفت و من و بهروز در کمال حیرت به دهان او خیره مانده بودیم.

از دوران کودکی فقط یک آرزو داشتم، اینکه که من و ندیده هر دو در یک زمان عروس شویم! خدا را شکر که این نقشه بچگانه که می‌توانست عواقب بسیار تلخی بدنال داشته باشد گرچه آغازی بی‌فرجام و توطئه آمیز داشت اما پایش تلخ نشد و خدا خواست که عاقبتی شیرین داشته باشد...